

# تبعات ادبی

## بحث دربارهٔ بکقصیده و گویده آن

بقلم آقای دکتر محمد مومنین

تحلیل قصیده و سبک آن  
در دیوانهای چابی و خطی منوچهری دامغانی، شاعر مشهور قرن پنجم  
قصیده‌ای مطلع ذیل موجود است :  
سلام علی دار ام الکواعب بتان سیه چشم عنبر ذواب (۱)

اساساً این قصیده مبتنی است بر تشبیه اشعار گویندگان عرب و پیروی از مضامین آنان -  
این خاصه بصور ششگانه ذیل در قصیده مشهود است :

۱ - تشبیه آغاز قصیده ، چنانکه از بیت مطلع پیداست ، سبک گویندگان تزیست چه آنان  
در ابتدای قضایه دار و دیار معشوق را یاد کنند و بدان درود فرستند و از رسوم ارباب و  
اطلال سخن رانند ( ۲ ) - در قصیده مزبور نیز ، پس از بیت مطلع چنین آمده :

رسوم الظلل و الدیار الدوارس  
مقام غوانی گرفته نواج  
سمن زار گشته دیار سلاحف  
۲ - سوار شدن شاعر بر نجیب ( شتر راهوار ) :

چو بر صدر منشور توقع صاحب ...  
سماط عنادل سیرده عناکب  
چمن زار گشته و جار ثعالب  
براندم نجیب از مقام مصائب ...  
سماک و تریا مرا شد مراکب  
همان بس که بد مرکب من نجیبی

و قربانی کردن آن در راه معشوق

فکندم رحال و زمام نجیبم  
چو مرکب فدای بت دلستان شد  
مرا گفت دلبر که : طال المعائب

معلقه معروف امرؤ القیس بمطلع :  
ففتنک من ذکرئ جیب و منزل  
را بغاطر آورد که در آن ضمن گوید :

فینا عجبا من کورها المتحمل  
و شحتم کهداب الدمقس المقتل  
و فضل العذاری یرتعبن بلحمها

۱ - دیوان منوچهری چاپ قدیم - تهران سال ۱۲۹۵ ( صفحات شماره ندارند ) دیوان  
طبع شرکت چاپ ص ۳۰ ، ۲ - رک : معلقات زهیر بن ابی سلمی و عنتره بن شداد العسبی و نایفه  
ذبیانی - در شرح معلقات زوزنی چاپ تهران سال ۱۳۳۰ ( صفحات شماره ندارند ) - تزیین الاسواق  
بتفصیل اشواق العشاق چاپ مطبعه ازهریه مصر سال ۱۳۱۹ ص ۲۴۴ .

۳ - در آمد مطلب و گریز بمدح بدینطریق که گوینده برنجیب خود سوار شیوه ، راهی دراز بیموده بخدمت بمدوح میرسد ، نیز مأخوذ از سبک گویندگان تازیست چنانکه **نابغه ذبیانی** ، از شعرای جاهلیت در معلقه خود بمطلع :

یا دار مية بالعباء فالسند      اقوت و طال علیها سالف الابد

همین روش را در مدح **ابوقابوس نعمان بن منذر** پادشاه یمن بکار برده است (۱) منوچهری نیز بتقلید تازیان پیش از گویندهٔ قصیدهٔ مزبور (۲) در قصیده بمطلع :

الا یاخیمگی خیمه فرو هل      که پیش آهنگ ییرون شد ز منزل

همین طریقه را اعمال کرده است :

۴ - استعمال لغات مفرد و جمعهای نامأنوس عربی مانند :

غالب (چنگالها) - غوانی (زنانی که در حسن از زینت بی نیاز باشند) - نواجیح (زنان نوحه گر) - عنادل (غندیان) - عناکب (عنکبوت ها) - سلاحف (سنگ پشته ها) - و جار (سورخ کفتار) - تعالب (روباها) - فدقد (فلات و مکان مرتفع) - غطیط (بانک شتر) - نجاب (شتران) - عقائص (گیسوان بافته) - غدائر (گیسوان) - سجنجل (آینه) - ترائب (استخوان های سینه) - کواعب (دختران نارستان) - حواجب (ابروان) - مرحل (کوچ کننده) - مراتب (آفرین ها) .

۵ - بکار بردن ترکیبات و جعل تازی از قبیل :

الدمع ساکب - جمال المعاتب - الريمح طاعن - السیف ضارب - من کبل جانب - وه سلام علی دار ام الکواعب - رسوم الطلل و الدیار الدوارس - و الهمت بالنحر والنحر واجب - وقد صرت حقاً سعید العواقب - و ضاقت میادین جمع الکتاب .

۶ - ترجمه از مضامین اشعار عرب بویژه از معلقه مشهور **امرؤ القیس**

تریا چو در تاج ، مرجان صافی      زبانا ( ۳ ) چو در دیر ، قندیل راهب

که ایندویت از معلقهٔ مزبور را بخاطر آورد :

تعضی الظلام بالعشاء کاتها      منارة ممسی راهب مبتدل

یضی سناه اومصایح راهب      امال السلیط بالذبال المقتل

و نیز بیت :

معنیر ذوائب - معقد عقائص      مسلسل غدائر - سجنجل ترائب

در وصف معشوقه اشارتست بدین دویست از همان معلقه :

مهفهفة بیضاء غیر مفاضة      ترائبها مصقولة کالسجنجل

غدائر مستشررات الی العلی      تفضل العقاص فی مثنی ومرسل

۱ - رك : شرح معلقات زوزنی : قصیدهٔ هفتم .

۲ - چنانکه باید زمان گویندهٔ قصیده متأخر از عصر منوچهریست .

۳ - یکی از منازل قمر

## شهرت آن

ایات از آنست :

نظر بسبک بدیع و تازه ای که در قصیده مذکور بکار رفته مورد توجه و تتبع گویندگان قرون بعد قرار گرفته است. **سلمان ساوجی**، گوینده مشهور قرن هشتم و معاصر حافظ، قصیده ای باستقبال آن ساخته که این

سقی الله لیلا کصدغ الکواعب  
فلک را بگوهر مرصع حواشی  
درفش بنفش سیاه حبش را  
درینحال من با فلک در شکایت  
ز فقد مراد و جفای زمانه  
ز تزویر های جهان مزور  
فلک راهمی گفتم از جور دورت (۱)  
چرا گشت با من زمانه مخالف ؟  
کنون پنج ماهست تا من اسیرم

شبی عنبرین موی و مشکین ذوائب  
هوا را بعنبر مستر جو انب  
روان در رکاب از کواکب مواکب  
ز رنج حوادث - ز جور نواب  
ز بعد دیار و فراق صواحب  
ز بازیچه های سپهر ملاعب  
چرا اختر طالعم گشته غارب ؟  
چرا هست با من ستاره مغاضب ؟  
بفداد اندر بلا و مصائب .... (۲)

امیدی طهرانی، گوینده قرن دهم (۳) نیز در مدح نجم ثانی وزیر شاه اسمعیل، در تتبع همان قصیده گوید :

زهی طلعتت بر فراز رکائب  
حریم ترا حوریان در حوالی  
بیزم تو جمعند خورشید رویان  
فغان مرا ساکنان جنابت  
عجب نیست خیل سلیمان چه داند

فروزان جو بر آسمان نجم ثاقب  
جناب ترا قدسیان در جو انب  
چو در خانه مه قران کواکب  
اگر نشنوند از علو مراتب  
که موری شود ایامال مراکب ؟... (۴)

چنانکه گفته شد قصیده مورد بحث، در دیوانهای منوچهری ثبت است، ولی رضاقلیخان هدایت، نخستین بار در مجمع الفصحاء (۵) آنرا بنام،

**گویندگان  
مشکوک**

۱ - در مجمع الفصحاء : دور دورت ؛ ۲ - رك ؛ مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۱۹ - و نیز

نسخه خطی دیوان سلمان متعلق بکتابخانه مدرسه سپهسالار

۳ - هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۲ ص ۷) نویسد : « امیدی طهرانی از شاگردان

مولانا جلال الدین محمد علامه دوانی کازرونی بوده و مراتب علوم را در خدمت او اکتساب نموده، معاصر شاه اسمعیل صفوی و نامش ارجاسب بتحریر شاه قوام الدین نور بخشی بر سر قسمت آب مزرعه که درری داشته منازعه کرده در میان جنک و جدال شهادت یافته قصاید و غزلیات داشته .»

۴ - مجمع الفصحاء ج ۸ ص ۷

۵ - ج ۲ ص ۱۴

حسن متکلم، گوینده قرن هشتم (۱) ثبت کرده است و این موضوع موجب تولید شبهه و ایجاد اختلاف در میان محققان معاصر گردیده، بعضی آنرا از منوچهری دانسته اند و برخی از متکلم.

دلایلی که مؤید انتساب قصیده بحسن متکلم است:

۱ - قول هدایت در مجمع الفصحاء (که گذشت)

۲ - از بیت ذیل که در قصیده مسطورست:

منم از نژاد بزرگان سامان که بودند شاهان چتر و کواکب

استنباط میشود که گوینده خود را منتسب بخاندان سامانیان میدانسته (۲) و بدان نیز اقتضای میکرده است و چون منوچهری شاعر دربار مسعود غزنوی بود اگر چنین شجرهٔ النسبی هم داشته در اظهار آن جسارت نمیورزید، چه غزنویان با آنکه پروردهٔ آن خاندان بودند نظر باستخفاهی که منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۶) نسبت بآلتکین غزنوی کرده بود (۳) و همان موجب عصبان او و تصرف غزنه گردید (۴)، بسامانیان نظر خوشی نداشتند و حتی دربر انداختن آن سلسله خود از عوامل مؤثر بودند (۵) - و پیداست که غزنویان پس از احراز جانشینی سامانیان نمیخواستند محامد و مفاخر آنان در میان مردم رواج یابد تا چه رسد که شاعر رسمی دربار آنان با انتساب بدان خاندان افتخار کند.

اما دلایلی که مؤید انتساب قصیده بمنوچهریست:

۱ - قصیده مزبور در نسخه های خطی و چاپی دیوان منوچهری ثبت است.

۲ - جز هدایت از تذکره نویسان کسی آنرا بحسن متکلم نسبت نداده است و خود هدایت هم چنانکه تصریح کرده (۶) از دیوان متکلم باخبر نبوده است و فقط در مجموعه ای این قصیده را بنام وی ملاحظه کرده استناد همان در تذکرهٔ خویش آنرا بنام حسن ثبت کرده و ظاهراً بعداً تغییر عقیده داده است چه در دیوان منوچهری که پس از تألیف مجمع الفصحاء مدون و منتشر ساخته

۱ - هدایت در مجمع الفصحاء (ج ۲ ص ۱۴) نویسد: «حسن متکلم نیشابوری معاصر و مداح ملک معز الدین کورت و از فضول فضاء و شعراء بوده اما در تذکره ها شرح حالش دیده نگردیده است و از دیوان او باخبر نیستیم..... وی شاگرد مظفر هر وی بوده است.»

۲ - مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۱۴

۳ - نظامی عروضی در چهار مقاله اشتباهاً بجای منصور پس او نوح بن منصور را درین مورد نام برده: رک. چهار مقاله چاپ لیدن ص ۱۴ - و حواشی آن ص ۱۰۳

۴ - رک: حواشی چهار مقاله بقلم استاد علامه آقای قزوینی ص ۱۰۳

۵ - رک: طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لین بول ترجمه استاد ارجمند آقای اقبال

ص ۱۱۹ - زین الاخبار گردیزی چاپ برلین ص ۵۹ و ۶۰

۶ - مجمع الفصحاء ج ۲ ص ۱۴

قصیده مذکور را بنام منوچهری نقل کرده است (۱).

۳ - سبک قصیده کاملاً بسبک اشعار منوچهریست ، چه وی نیز در تتبع اشعار عرب و اقتباس مضامین آنان مهارت داشته است (۲)  
حال باید دید که حق با کدام است و گوینده حقیقی کیست ؟ از کجا میتوانیم بحقیقت راه جوئیم ؟

**کمال الدوله**  
کند نام ممدوح در بیت ذیل است :

**کمال دول ، یورضا کآفرینش** بود در خطب زین الفاظ مخاطب  
و از آن نیک ییاداست که نام ممدوح « **کمال الدوله ابوالرضا** » بوده است ایمانین شخص کیست ؟

امام عمادالدین محمد بن محمد اصفهانی در ( تاریخ دولة آل سلجوق ) که فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی آنرا تلخیص کرده در عنوان ( ذکر الاکابر و الکتاب فی زمانه « ای فی زمان ملک شاه » ) نویسد (۳) :

« نظام الملك ( طوسی ) دو بار داشت او را مؤید بودند و امین وی بشمار میرفتند و آنان **کمال الدوله ابو الرضی (۴) فضل الله بن محمد** ، صاحب دیوان انشاء و طغراء - و شرف الملك ابوسعید محمد بن منصور بن محمد صاحب دیوان زمام و استیفاء اند - و هر دو خداوند رای و تدبیر و جاه و مال و زیرکی و کمال فضل و بخشش بودند -

و این دو بزرگ را دونائب بود - امانائب کمال پسرش **سید الرقی ساء**  
**ایوالمجاهین محمد** بود او ( مرندی ) مقبل و مقبول بود و سلطان ( ملک شاه ) بخدمت خویشش اختصاص داده بنامتش پذیرفت و ویرا بر راز خویش آگاه میساخت - مرتبش بدانجا کشید که کسی بدان پایه نرسیده بود - سلطان در نامه ای بخط خویش ، بیتی بیارسی بدو نوشت که معنای آن چنین است : تو از دوری من متأثر

سید

الروساء

- ۱ - خود در مقدمه دیوان منوچهری ( چاپ تهران سال ۱۲۹۵ ) نویسد : « در تاریخ سنه ۱۲۴۷ مرا در شیراز مجموعه ای بود ( از اشعار منوچهری ) مختصری از وی بدست افتاد برخی از آن منتخب و در تذکره موسوم بجمع الفصحای خود ثبت نمودم . »
- ۲ - رک : سخن و سخنون تألیف استاد معظم آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ۱ ص ۱۲۷ و ۱۲۸ - و تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد محترم آقای دکتر شفق چاپ اخیر ص ۷۲ - ۷۳
- ۳ - چاپ شرکت طبع الکتب العربیه مصر سال ۱۳۱۸ ص ۵۶ - ۵۷
- ۴ - در اصل چنین است و چنانکه در قصاید معزی بیاید اصل آن ( ابوالرضا ) میباشد

نمیگرددی چه جز من دیگری را توانی یافت که بدو انس گیری ولی من از دوری تو متأثر میگردم  
زیراجز تو کسی را نمیابم .

سید الرؤساء داماد نظام الملك گردید و دختر او را تزویج کرد - اینکار ( نیز ) بمنزلت او  
افزود - ویرا سرا پرده و کوس و علم دادند و خیل و حشمش بخشیدند ... » (۱)

نظامی عروضی در چهار مقاله خود ، آنجا که دیر را بکتاها و رسائل بزرگان راهنمایی  
کند تا مورد مطالعه قرار دهد ، از آنجمله نویسد (۲) : « توقیعات بلعی و احمد حسن و ابونصر  
کندری و نامه‌های محمد عبده و عبدالحمیدو سیدالرؤساء » و مراد او از سیدالرؤساء همین ابوالمحاسن  
محمد فرزند کمال الدوله است (۳)

عمادالدین مذکور پس از سطور پیشین باز چنین نویسد (۴) :

« متولی فارس وزیری داشت که او را ( ابن بهمنیار ) میگویند و ( عمید الدوله ) لقب  
داشت و او مردی در کارها بصیر و خداوند همتی عالی بود ، بغدادت سلطنت ( ملکشاه ) پیوست  
و مقامش بالا گرفت و بین او و سیدالرؤساء دوستی و ودان برقرار شد آندو در عداوت بانظام الملك  
همدمت گردیدند - از آن پس بدبختی بدیشان روی آورد ، از درگاه رانده شده محبوس و مقید  
گشتند و مقام کمال الدوله را هم سبب سقوط فرزند ازو گرفتند نکبت پسر بدو نیز سرایت کرد  
و وی را بر آن داشتند که از مال خویش سیصد هزار دینار بخرانه سلطان فرامت دهد و از آن پس بسبب عداوت  
آن دو بر جلالت نظام الملك افزوده شد و ( مؤید الملك ) ابن نظام الملك در دیوان انشاء  
و طنزهای جایگزین کمال الدوله گردید »

از آنچه نگاشته شد جای شکی باقی نمیماند که ممدوح قصیده همان کمال الدوله  
ابوالرضا صاحب دیوان کتابت سلطان جلال الدین ابوالفتح ملکشاه سلجوقی  
است ( ۵ ) و چون قصیده مزبور ، چنانکه از فضای آن برمیآید ، در حین

تاریخ تقریبی  
انشاد قصیده

استیغای شغل خطیر ریاست دیوان انشاء - از طرف کمال الدوله - سروده شده پس تاریخ انشاء

۱ - راجع بنائب شرف الملك یعنی استاذ ابوغالب البرادستان رجوع شود به تاریخ دولة آل

سلجوق ص ۵۷

۲ - چهار مقاله چاپ لیدن ص ۱۳

۳ - حواشی چهار مقاله ص ۹۹-۱۰۰

۴ - تاریخ دولة آل سلجوق ص ۵۷

۵ - چه کسی دیگر را نمی شناسیم که بکمال الدوله ابوالرضا ( چنانکه در متن چاپی تاریخ  
دولة آل سلجوق آمده ) موسوم باشد .

قصیده حتماً از سالهای بین ۴۶۵ (سال جلوس ملکشاہ) و ۴۸۵ (سال قتل نظام‌الملک و ملکشاہ) ۱ بیرون نیباشد.

## رفع

## توهّمات

اکنون باید دید آیا زمان گویندگانی که قصیده مورد بحث را بدانان انتساب داده اند با تاریخ فوق تطبیق میکند یا نه ؟  
اما منوچهری که معاصر فلک‌المعالی منوچهر بن قابوس و شمگیر (۴۰۳-)

(۴۲۰) و سلطان مسعود بن محمود غزنوی (۴۲۲ - ۴۳۲) و متوفی در حدود سال ۴۳۲ هجری بوده (۲) بهیچوجه با گوینده قصیده منطبق نیست چه آن لا اقل ۳۳ سال پس از مرگ منوچهری سروده شده است .

حسن منکلم نیز که معاصر ملک معزالدین کرت (۷۳۲ - ۷۷۲) و غیاث‌الدین سَکرت (۷۷۲ - ۷۹۱) بوده بیش از دو قرن پس از گوینده قصیده میزیسته است . توهّم دیگری نیز که ممکن است ایجاد شود آنست که تصور شود قصیده از آن احمد بن منوچهر شست کله ، شاعر قرن ششم است ولی بمناسبت تخلیط نام او و پدرش با نام و تخلص احمد منوچهری دامغانی ، گوینده قرن پنجم ، قصیده مزبور در دیوان منوچهری وارد شده باشد .

این حدس نیز درست نیست چه تنها کتابی که خبری درباره احمد بن منوچهر بماداده راحه الصدور است و راوندی در آن روایت کند که سید اشرف غزنوی در نصیحت بشمس‌الدین احمد بن منوچهر شست کله گوید :

« از اشعار متأخران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بلقرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حکم شاهنامه آنچه طبع تو بدان میل کند قدر دوست بیت از هر جا انتخاب کن و بر خواندن شاهنامه مواظبت نمای تا شعر بنایت رسد ، و از شعر سنائی و عنصری و معزی و رودکی اجتناب کن - هرگز نشنوی و نخوانی که آن طبعهای بلند است طبع تو بیند و از مقصود باز دارد » (۳)

و چون سید حسن بن ناصر علوی غزنوی ملقب باشرف معاصر بهرامشاہ بن مسعود غزنوی (۵۱۲ - ۵۴۷) و غیاث‌الدین مسعود بن محمد سلجوقی (۵۲۹ - ۵۴۷) بوده و در سال ۵۰۶ وفات یافته (۴) پس احمد بن منوچهر نیز که از معاصران و ظاهراً از شاگردان جوان او بوده است میبایست در همین اوان (یعنی اواسط قرن ششم) بشاعری پرداخته باشد و بنابراین او را نیز نمیتوان گوینده قصیده محسوب داشت .

۱ - تاریخ ابی الفدا چاپ مصر ج ۲ ص ۲۱۲ - ۲۱۳ - ابن خلکان چاپ تهران ج ۱ ص ۱۵۷ و باید در نظر داشت که پس از عزل کمال‌الدوله مؤیدالملک بن نظام‌الملک جایگزین او شد و پدر و پسر مدتی پس از وی بشغل خود باقی بودند.

۲ - رک : تاریخ ادبیات تألیف استاد محترم آقای دکتر شفق چاپ اخیر ص ۷۷

۳ - ص ۵۷ - ۵۸

۴ - در تاریخ ادبیات مزبور در صفحات ۱۹۸ و ۱۹۹ اشتهاً سال ۵۰۶ چاپ شده و از غلطنامه نیز ساقط گردیده ، در صورتیکه زمان پادشاهان ممدوح وی متأخر ازین زمانست .

اما از تتبع دوا برین گویندگان سده پنجم ملاحظات ذیل بدست میآید :

**الف -** ظاهراً تنها شاعری که در قرن پنجم کمال الدوله ابو الرضا رامدح گفته و مدایح او با رسیده **امیر الشعراء ابو عبد الله محمد**

**در جستجوی گوینده**

**ابن عبد الملك معزی نیشابوری** است - وی سه قصیده در مدح خواجهٔ مزبور دارد :

**نخست قصیدهٔ بطلع :**

هزار شکر کنم دولت مؤید را  
که در آن ضمن گوید :

که داد باز بمن دلبر سهی قدرا (۱)

**کمال دولت عالی**، سرفضایل وجود  
ز **بورضاست** جهان راهبیشه نورو نوا  
من آن معزی برهانیم (۲) که نشر کنیم

**دوم قصیدهٔ بطلع :**

چون شمر دم یازده منزل زرامروزگار  
که در اثنای آن گوید :

منزلی دیدم مبارک از منازل اختیار (۳)

**کمال دولت شاهجهان**

**بو رضای مرتضی تدبیر پیغمبر شمار**  
در همین قصیده فرزند **اوسیدالروساء ابوالحسن محمد** را یاد کنند :

ای خداوندی که فرزند تو اندر خوردتست  
دو **محمد** آفرید ایزد ، سزای تهنیت  
آن **محمد** بود یردان رارسول نیکبخت  
آن **ز عبد الله** نسب کردو ز دین آورد رسم  
پس اورا صبری و حامی خود معرفی کند :

آن یکی کردست مرحسان ثابت را بزرگ  
چیت کو با من نکر دست از کرامت و زکرم

**سوم قصیدهٔ بطلع :**

یکی جادوست صورتگر دلیل گنبد گردون  
که در آن ضمن گوید :

پس اورا صبری و حامی خود معرفی کند :

آن یکی کردست مرحسان ثابت را بزرگ  
چیت کو با من نکر دست از کرامت و زکرم

**کمال دولت عالی** ستوده **بورضا کورا**  
از این آیات قصیده مزبور بر میآید که برهانی پدر معزی نیز از کمال الدوله منتعم بوده است .

۱ - دیوان معزی مصحح استاد محترم آقای اقبال ص ۳۳ (۲) امیر الشعراء عبد الملك برهانی

شاعر پدر معزیست که در شهر قزوین ظاهراً در ۶۵۰ و وفات یافته.

۳ - دیوان معزی ص ۲۶۵ - ۲۶۷.

۴ - همان کتاب ص ۶۳۰.



من این خدمت برین درگاه میراث ازیدر دارم درین نعمت منم شاگرد درین منت منم مرهون  
بسر بهتر بدین خدمت که بر جای پدر باشد **معزی** چون بود نایب زبیر هانی پدر مدفون  
و نیز معزی علاوه بر مدح ضمنی که از سیدالرؤساء پسر کمال الدوله در اثنای قصیده  
دوم مسطور کرده در ۱۳ قصیده دیگر مستقیماً بستایش او پرداخته است (۱) و بویژه در قصیده بمطلع:

ایا ستاره خوبان خلج و یغما بدلبری دل ما را همی زنی یغما  
که در آن اشارت کنند که لقب امیرالشعرائی را وی از سلطان برای او گرفته :

**امارت شعرا** با هزار خلعت خوب باهتام تو دادست شهریار مرا

که یافته است مگر من بفر دولت تو هزار خلعت شاه و **امارت شعرا** (۲)

**ب - صفائی** که در قصیده مورد بحث بکمال الدوله نسبت داده شده همانصفائی است که معزی  
در سه قصیده خود آورده - اینک نمونه ای از آنها :

**نویسنده چیره دست است** : در قصاید موجود در دیوان معزی :

کجا بود شبه خامه تو چون شب قدر چه قدر باشد مر لؤلؤ و زبرجد را ؟  
چو مد کلک بروز و شب مسلسل کرد زمانه لعبت دو دیده کرد آن مد را  
بمد کلک تو بر شرق و غرب محتاج است هر آنکه هست سزوار کوس و مطردر (۳)



از علی بودست و ز تو معجز تیغ و قلم تا ترا ایزد قلم دادو علی را ذوالفقار  
اختر می چون بکلکش بوسه از گردون دهد چون کند از دست تو برنامه سلطان نگار (۴)



شود سیاره سعد افشان بر آن کلک سخن گستر چو اندر دست مولانا فشان دلؤلؤ ممکنون (۵)

و در قصیده موضوع بحث :

قلم در بنات عصای کلیم است نماید همی معجزات مآرب (۶)  
سخن های تو در رسایل - بدایع هنر های تو در شمایل غرائب  
**بخشنده و گوشنده است** : در قصاید معزی :

ایا ستاره احسان و آفتاب سخا **علوم انسانی و مطالعات** که آسمان تو بینم سریر و مستندرا (۷)

۱ - رك : دیوان معزی صفحات ۱۷ - ۸۱ - ۱۱۹ - ۲۳۹ - ۲۶۲ - ۳۹۹ - ۴۲۱ -  
۴۲۴ - ۶۰۸ - ۶۳۲ - ۷۱۹ - ۷۳۰ - ۷۳۸ .

۲ - همان کتاب ص ۱۷ .

۳ - همان کتاب ص ۳۴ .

۴ - همان کتاب ص ۲۶۶ .

۵ - ایضاً ص ۶۳۱ .

۶ - دیوان منوچهری طبع شرکت چاپ ص ۲۲ .

۷ - دیوان معزی ص ۳۳ .



که **کوشش** بدشمن بر، نباشد تیغ او عاجز  
 و در قصیدهٔ موضوع بحث :  
**ببخشش** کریم و **بکوشش** فریدون  
**خداوند رزم است** : در قصیدهٔ معزی :  
 خداوندی که بانیش نماید شیر چون روبه  
 و در قصیدهٔ حاضر :

بدان وقت کز آبها گرد خیزد  
 جهداسب برسینه و الرمح طاعن  
 تو چون جبرئیل اندر آبی ز بالا  
 بهین نحوست صفات حزم و عزم و تدبیر مدوح که مشترک مابین قصاید مذکورست .  
**ج -** در قصیدهٔ مورد بحث ، پس از مدح کمال الدوله ابو الرضا و بر شمردن خصائل وی ،  
 گوینده بدو خطاب کند :

**سه مدحت** فرستادم ای فخر عالم  
 بهر يك بدم مرصت را مراقب  
 ظاهراً مراد او از **(سه مدح)** همان سه قصیده است که معزی در مدحش سروده و در دیوان  
 کنونی وی هم موجودست و ما بیشتر اشاره کردیم .

**د -** سبک قصیدهٔ مانحن فیه که مبتنی بر تتبع اشعار عربست (چنانکه در آغاز مقاله گذشت) نیز معمول  
 و متعارف معزیست و قصیدهٔ مشهور او بمطلع :

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یارمن  
 تا بگزینان زاری کنم بر ربع واطلال ودمن (۵)  
 مؤید این مدعاست - روش و مضامین این دو قصیده با هم شباهت دارد و از آن جمله معزی  
 در قصیدهٔ فوق گوید :

آنجا که بود آندلستان بادوستان در بوستان  
 شد کرک و روبه را امکان شد گورو کرکس را وطن  
 که ایندویت از قصیدهٔ مورد بحث را بخاطر آورد :

مقام غوانی گرفته نوایح  
 بساط عنادل سیرده عناکب  
 سمن زارگشته دیار سلاحف  
 چمن زارگشته و جار ثعالب (۶)

۱- همان کتاب ص ۶۳۱ .

۲- دیوان منوچهری ص ۲۲ .

۳- دیوان معزی ص ۶۳۱ .

۴- دیوان منوچهری ص ۲۲ .

۵- دیوان معزی ص ۵۹۷ .

۶- معزی در قصیدهٔ مذکور توصیف ربع واطلال ودمن کرده نام چندتن از عرائس عرب را  
 آورده مسافرت خویش را شرح میدهد و شتر خود را نیز وصف میکند و اینهمه را مقدمهٔ وصول  
 بدرگاه مدوح قرار میدهد .

## مقایسه

درینجا برای تکمیل این بحث سزاوار میدانیم که دو قصیده دیگر از دیوان معزی بروی (ب) انتخاب و باقصیده مورد بحث مقایسه کنیم ، نخست قصیده ایست که در مدح شرف‌الملک ابوسعید محمد بن

## سه قصیده

منصور صاحب دیوان استیفای ملک‌شاه (۱) بمطلع :

بفال فرخ و عزم درست و رای صواب سفر گزیدم و کردم سوی رحیل شتاب (۲)  
سروده شده .

دوم قصیده ایست که در مدح‌خواجه شهاب‌الدین ابوبکر عیبدالله مؤیدالملک بن نظام‌الملک (۳) بمطلع :

چو آتش فلکی شد نهفته زیر حجاب زدود بست فلک بر رخ زمانه نقاب (۴)

گفته شده - ملاحظات ما در مقایسه ایندو قصیده با قصیده موضوع بحث بقرار ذیلست :

۱ - در هر دو قصیده شاعر اندر شبی تیره و تار و هولناک تصمیم بمسافرت گیرد - اما در قصیده اول :

شبی که بود زقطرانش معجز و جلیب . . . . .

زمانه توسن هامون گرفته درسنبیل هوا حوامل گردون نهفته در سنجاب

زمین چو غالیه ای بیخته بروزنگار فلک چو آینه ای ریخته برو سیماب

و در دوم :

شبی که بود زبس تیرگی زمین و هوا چو روزباز بسین سر بسر سیاهی ناب

در قصیده حاضر نیز چنین آمده :

شب تیره و باد غضبان فدغد همی آمد آواز غول از جوانب

شبی تیره و تار چون چاه بیژن چو روی منیژه نجوم ثواب

۲ - شاعر سوار (تکاور) و (ستور) میشود - اما در قصیده اول :

بدان فضا چو رضا دادم اندر آن ساعت نشستم از بر دیو جهنده همچو شهاب

که شتاب چو صرصر ، که درنگ چو کوه که فراراز کبوتر ، که نشیب عقاب

تکاور شبه رنگ و شب زمین پیمای شبی که بود زقطرانش معجز و جلیب

ستور من بچنین شب همی میردرهی رهی خوش و سبک آهنگ و بی بلا و عقاب

و در دوم :

ستور من بچنین شب همی نمود هنر همی نوشت شیخ و سنک ، بر نشیب و عقاب

۱ - مدوح این قصیده ، معاصر کمال الدوله و پسر او بوده و بنابراین تاریخ انشاد آن بازمان انشاد قصیده مورد بحث مقارنست .

۲ - دیوان معزی ص ۵۷ .

۳ - که بلافاصله پس از عزل سیدالروساء و کمال الدوله جانشین آنان شد .

۴ - دیوان معزی ص ۵۳ .

و در قصیدهٔ موضوع بحث نیز چنانکه دیدیم شاعر سوار نجیب شده است

۲ - در هر دو قصیده ستارگانی را که شاعر در شب مسافرت دیده وصف کنند. در قصیدهٔ اول:

ستارگان چو درمهازده ز نقره سیم  
سیدوروشن گردون چو دکهٔ ضراب  
فلك چو آب شعر ایستاده و مریخ  
چنانکه شعلهٔ آتش بود میانهٔ آب  
بسیط چرخ چو میدان سبز و زهره چو گوی  
چگونه کوئی کرده بزغرائش خضاب...

و در دوم:

خیال نور کواکب، میان ظلمت شب  
چنانکه بر حواصل میان بر غراب  
بساط پروین گفتمی میان نطع کبود  
پاله های بلورست در کف لعاب  
بناب نش بر اراکنده بر کران سپهر  
چویضه های شتر مرغ در میاب سراب.

و از قصیدهٔ حاضر:

چو سیراب کواکب بدینگونه دیدم  
براندم نجیب از مقام مصائب  
زده چتر ناهید اندر مشارق  
گرفته زحل راه سوی مغارب  
ثریا چو در تاج مرجان صافی  
زبان چو درد بر قندیل راهب

۴. در هر دو قصیده مانند قصیدهٔ منظوره، شاعر مسافرت شبانه خو در او وسیلهٔ وصول بدرگاه

مدوح نشان میدهد (۱) اما گریز بمدح در قصیدهٔ اول:

هزارناله زهر بقعه ای گشوده صبا  
هزار عقده بهر منزلی گسسته سعاب  
مرا شتاب گرفته بحضرت شرفی  
چو حاجیان که نمایند سوی کعبه شتاب  
بگوش دل ز سعادت همی شنیدم من  
که حضرت شرف الملك هست حسن ماب

و در دوم:

نموده دیو بیچشم ز دور پیکر خویش  
چو در جحیم دل کافران بروز عقاب  
گذر نکرد به پیش دلم چو دیدم که هست  
دلم سپهر و شهاب اندرو مدیح شهاب  
شهاب دین خدامقتدی مؤید ملک  
ظہیر دولت و پیرایهٔ اولو الایاب

و در قصیدهٔ دوم مورد بحث:

شدم از صحاری من اندر عماری  
و قد صرت حقاً سعید العوایب  
همان بس که بد مرکب من نجیبی  
سماک و ثریا مرا شد مراکب  
نگه کردم اندر جهان لطائف  
بیخت عید فریدون مراتب ۰۰۰

۵ - در هر دو قصیده لغات تازی نسبة مشکل بویژه در قوافی استعمال شده از آن

جمله است:

جلباب - طبطاب - نشاب - لعاب - حجاب - عقاب (۲) - قراب - ذئاب - نهاب - طلعان

۱ - بدیهی است که این سبک با همهٔ تفصیل آن مقتبس از روش، گوینده تازی است رجوع

شود بشرح معلمات زوزنی - قصیده هفتم

۲ - جم عقبه، پشته

و شراب - انجاب - عجاب - قلاب - اکواب - کواعب (۱) - انراب - مزارع - بواب - دعد و رباب (۲).

و نیز ترکیبات تازی مانند: اولوالالباب - مسبب الاسباب - مقسم الارزاق - مفتاح الابواب - حسن مآب (۳) - سیدالباب - مفخر الاعراب و همچنین جملات عربی مانند: طوبی لهم و حسن مآب (۴) - خردا کما و اناب (۵) و نظایر آنها در قصیده موضوع بحث نیز موجود است چنانکه گذشت.

نظر بدلائل مذکور تا هنگامیکه مخالف آنها اثبات نرسیده باشد، باید امیرالشعراء معزی نیشابوری را گوینده قصیده مورد بحث بشناسیم و در صورت صحت این حدس باید گفت که معزی (۶) شجره نسب خودو پدرش برهانی را به «بزرگان سامان» پیوسته میدانست که گفته است:

منم از نژاد بزرگان سامان که بودند شاهان چتر و کواکب

و بعد نیست که گذشته از مقام شعری او همین عنوانست موجب شده باشد که ملکشاه سلجوقی او را بلقب خویش (معزالدین والدین) منتسب کند و «معزی» اش تخلص دهد و امیر علاءالدوله علی فرامرزداد شاه او را (خواجه معزی) خواند و سلطان مزبور عنوان «خواجگی» را کم دانسته بلقب «امیرالشعرائی» اش مفتخر سازد (۷).

۲۵ دیماه ۱۳۲۱

۱ - که در قصیده مورد بحث دوبار استعمال شده.

۲ - نام عاشق و معشوق مشهور عرب.

۳ - که جدا گانه آمده.

۴ - قرآن: سوره سیزدهم (الرعد) آیه ۲۸.

۵ - قرآن: سوره سی و هشتم (ص) آیه ۲۳.

۶ - نه منوچهری و حسن متکلم چنانکه بعضی تصور کرده اند.

۷ - رك: چهار مقاله چاپ لندن: ص ۴۳.

## دو رباعی

در بند بلا مانندم و در دام گداز  
باشد که چو من ز پون بکف ناری باز

ز آنروز که باعشق تو کردم آغاز  
هر ناز که دانی بکن ای مایه ناز



باز این دلم آن گداز مجوید باز  
عیشیت مرا تیره و راهی است دراز

یکچند ز دام عشق بودم بگداز  
با این دل عشق بسته صحبت باز

ازرقی